

۳

داستان جلد



رستورانی در خیابان رسالت، این روزها سفره‌اش را برای کلاس‌های درس بچه‌های محله پهن کرده است

## منوی باز آقای بیابانی

قاسم فتحی از همان اول می‌دانستم قرار است وارد رستورانی شوم که این روزها بیشتر از غذا، درس و مشق میان دیوارهایش چریان دارد. با این حال، دیدن کلاس‌های دبستان میان آشپزخانه و سالن غذاخوری، چیزی نیست که بتوان به سادگی به آن عادت کرد. پشت و پتیرین یکی از مغازه‌ها، چند پسر دبستانی روی زمین نشسته‌اند و معلمشان کنار وایت بردی که به دیوار تکیه داده، مشغول درس دادن است. یکی مدادش را می‌چرخاند، یکی روی دفتر خم شده و آن یکی مدام سرش را برمی‌گرداند تا مادرش را پشت شیشه پیدا کند. چند قدم آن طرف‌تر، آشپزها و سرآشپز، آرام و بی‌سرو صدا، پشت به قابلمه‌ها و دیگ‌ها، دورهم نشسته‌اند به اختلاط کردن. تا حواس بچه‌ها پرت نشود. میزهایی که تا چند ماه پیش، رویشان چلو خورش و جوچه کباب سرو می‌شد، حالا پر از کتاب علوم، دفتر املا و مدارنگی است. بیرون رستوران، مادرها کنار دیوار ایستاده‌اند و منتظر تمام شدن کلاس‌ها هستند. بعضی با هم آرام حرف می‌زنند و بعضی فقط چشم دوخته‌اند به پنجره‌ها. انگار همه این روزها بیش از هر چیز دلشان می‌خواهد بچه‌ها دوباره بوی مدرسه را حس کنند؛ حتی اگر مدرسه، موقتاً و وسط یک رستوران برپا شده باشد. در کوچه‌های محله دروی، جایی میان آشپزخانه، خبریه، مسجد و خانه‌های قدیمی، حالا مدرسه‌ای شکل گرفته است که نه زنگ دارد، نه نیمکت‌های یک شکل و نه حیاط رسمی. اما بچه‌ها اینجا دوباره کنار هم نشسته‌اند: دوباره معلمشان را می‌بینند و وسط روزهایی که آموزش مجازی جای مدرسه را گرفته، سعی می‌کنند چیزی از زندگی عادی را پس بگیرند.

### انتظار مادرها پشت رستوران



هائده نیک خواه، معاون پرورشی دبستان ناظرزاده، کنار یکی از کلاس‌ها ایستاده و حواسش به دانش‌آموزهایی است که مدام از جایشان بلند می‌شوند. وقتی از روزهای اول تعطیلی مدرسه‌ها حرف می‌زند، صدایش آرام‌تر می‌شود. می‌گوید: بعد از آن اتفاقی که در مدرسه میناب افتاد، خانواده‌ها واقعا ترسیده بودند، مخصوصاً مادرها. حق هم داشتند. خیلی‌ها دوست نداشتند بچه‌هایشان از کنارشان دور شوند.

او توضیح می‌دهد که در روزهای اول، آموزش مجازی تنها راه ممکن بود. اما کم‌کم خانواده‌ها فهمیدند این مدل آموزش برای همه بچه‌ها جواب نمی‌دهد؛ به ویژه برای دبستانی‌ها؛ بچه‌ها باید معلمشان را ببینند. باید کنار هم باشند. فضای مجازی برایشان کافی نبود و کافی هم نیست. ما هم پیگیری کردیم که حداقل چند روز در هفته بتوانند حضوری بیایند و رفع اشکال کنند. نیک خواه می‌گوید حضور دانش‌آموزها کاملاً اختیاری است و حتی بعضی خانواده‌ها از آمدن به مسجد و حسینیه هم نگران بودند، اما حالا استقبال خیلی بیشتر شده است. اولی‌بخدمت می‌زند و می‌گوید: الان از کلاس سی نفره، بیست نفر می‌آیند. همین هم خیلی خوب است و فکر می‌کنم بیشتر از این‌ها هم می‌شود. وقتی از او می‌پرسم چرا رستوران و آشپزخانه را برای کلاس‌ها انتخاب

سیدروح... محسنی، امام جماعت مسجد و مسئول اجتماعات بولوار رسالت، وسط همان شلوغی ایستاده است و مدام به آدم‌های مختلف جواب می‌دهد. یک نفر درباره کلاس‌ها سؤال می‌پرسد، دیگری دنبال نشانی اتاقی است که بچه‌ها آنجا درس می‌خوانند. خودش می‌گوید حدود هفتاد شب است که پای کار برنامه‌های محله ایستاده‌اند و حالا تقریباً همه ظرفیت مردمی منطقه را برای کمک بسیج کرده‌اند. او به سمت رستوران و ساختمان‌های اطراف اشاره می‌کند و می‌گوید: آقای بیابانی واقعا خستگی ناپذیر است. هرکاری برای مردم لازم باشد، پایش می‌ایستد. الان هم خانه‌اش را داده است، هم رستورانش را. قبل‌تر کلاس‌ها را در مسجد برگزار می‌کردیم، ولی تعداد بچه‌ها زیاد شد.

محسنی می‌گوید مدارس «شهید صادق منظور المهدی» و «عترت»، فعلاً از این فضاها استفاده می‌کنند و مساجد محله هم کنار مردم ایستاده‌اند تا آموزش بچه‌ها متوقف نشود. مدام روی یک نکته تأکید می‌کند: اینکه محله دروی برخلاف تصویری که بعضی‌ها از مناطق حاشیه شهر دارند، پر از آدم‌هایی است که به هم کمک می‌کنند. می‌گوید: همیشه درباره این مناطق حرف از فقر و محرومیت می‌زنند، اما کمتر کسی می‌بیند مردم اینجا چقدر کنار هم‌اند. باورتان نمی‌شود که چه تعداد آدم‌ها را طلب شده‌اند کمک کنند. یکی ماشینش را می‌آورد، یکی فضا می‌دهد، یکی غذا درست می‌کند. مردم اینجا گوشه‌گیر نیستند؛ فقط کمتر دیده شده‌اند.

همه برای آموزش بچه‌ها کنار هم ایستاده‌اند

کرده‌اند، کوتاه می‌خندد و می‌گوید: دیگر انتخابی نداشتیم. همه فضاها را آموزشی و مذهبی پر شده بود. ولی راستش الان دیگر این موضوع برای بچه‌ها مهم نیست که کلاشان کجاست. حالا حضور و کنار هم بودن از همه چیز مهم‌تر است. خود من وقتی می‌آیم اینجا و بچه‌ها را می‌بینم، حالم بهتر می‌شود. در این مدت که نمی‌دیدمشان دلم برایشان تنگ شده بود. داخل یکی از اتاق‌ها، چند کودک روی زمین نشسته‌اند و دفترهایشان را روی زانو گذاشته‌اند. معلم بینشان راه می‌رود و یکی یکی مشق‌ها را نگاه می‌کند. هنوز در رستوران بوی غذای بر خورد طرف‌ها گاهی با صدای درس خواندن بچه‌ها قاتی می‌شود، اما هیچ‌کس از این سروصداها ناراحت نیست.

